موقف الأنصار در توزيع غنائم حنين

د. راغب السرجاني

17/04/2010 - 8:37pm

أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادىَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد، در درس چهاردهم از دروس نبوی عهد مدنی دوره فتح و تمکین هستیم. در درس گذشته در باره ای توزیع غنایم حُنَین صحبت نمودیم. و در باره ای تقسیم چهار بر پنجم تمام غنایم برای لشکر بطور کامل آن، بعداً توزیع خُمس متباقی برای (مؤلفة قلوبُهُم) از طلقاء (یعنی آزاد شدگان) مکه و زعمای مکه، و زعمای قبائل مختلف صحبت نمودیم.

و طوریکه دیدیم توزیع سخاوتمندانه بود که برای بعضی به صد شتر بالغ شده بود. و برای بعض دیگر، از آن رقم هم تجاوز کرده بود. و علت آن را ذکر نمودیم، و اینکه رسول الله (ص) اسقرار دولت اسلامی را می خواستند. و بین مصلحت این استقرار و بین مفسده ای محروم نمودن مجاهدین که جُهد خود را بذل نمودند، و سبب مستقیم در نصر در روز حُنَین بودند موازنه نمودند. پس بعد از این موازنه دریافتند (ص)، که استقرار دولت اسلامی ثقیل تر است. و از اینرو (مؤلفة قلوبهُم) را از غنایم دادند، و سابقه داران را از آن منع نمودند.

بسیاری از صحابه آن موقف را فهمیدند. لاکن این فهم از جانب همه نبود. بلکه مجموعه ای از صحابه بر این کار قهر شدند. این مجموعه احساس نمودند که از آنچه که مستحق بودند محروم ساخته شدند، در حالیکه به کسانی داده شد که مستحق نبودند. این مجموعه ای اصحاب از انصار بودند. تعداد بسیاری از انصار قهر شدند بخاطریکه رسول الله (ص) از خُمس ملکیت دولت برایشان ندادند، در حالیکه مجموعه ای از نو مسلمانان را که برای اسلام چیزی پیشکش نکرده بودند، و برای دولت اسلامی خدمتی را انجام نداده بودند، به سخاوت عطاء کردند.

حقایق تاریخی

می خواهم، قبل از اینکه موقفی را در مقابل انصار اتخاذ کنید، یا به کدام صورتی ملامتی را متوجه شان بسازید، بیآئید به سرعت به بعضی حقایق مهم تاریخی مراجعه کنیم.

اولاً: دولت اول اسلامی بالای شانه های انصار قائم شد. قبل از ظهور انصار مسلمانان در زمین پراگنده بودند. بعضی مردم در مکه بودند، بعض شان در حبشه بودند. و تعداد کمی آنها در قبایل بودند. الله عز و جل انصار را سبب وحدت شان و إقامت دولت اسلامی کرد. و آن وقتی بود که رسول الله (ص) و مسلمین را در شهر خود، در مدینه ای منوره مأوا دادند. پس این چیز اول است، انصار واقعاً سبب مستقیم بودند در قائم نمودن دولت اسلامی.

دوم اینکه انصار از روز های اول اسلام شان، تصمیم مقابله کردن با سرخ و سیاه از مردم را گرفته بودند. بکلی می دانستد، که اسلام یعنی جدا شدن کامل از تمام عرب. یعنی قطع کردن ریسمانی که بین شان و بین یهود بود، یعنی مواجه شدن با تمام عالم. اینرا می دانستند و همینطور تصمیم گرفته بودند. این کار را با منتهای وقف و اختصاص میکردند.

چیز سوم بسیار مهم است: حَجم مال یا ثروت در چشمان انصار بسیار کم ارزش بود. بلکه شاید منعدم بود (یعنی منکر آن) بودند، که احیاناً به درجه ای می رسید، که آنها در اموال شخصی خود شان برای خود حقی را نمی دیدند. آن اموال را سبحان الله، به خوشی خود به دیگران می دادند. مثال آن در بشر بسیار کم است. دیدیم که چطور اموال را بین خود و بین مهاجرین تقسیم می کردند رضی الله عنهم، با صرف نظر از حالت مادی خود انصاری که انفاق می کرد.

رب ما سبحانه و تعالی آن را قدر نمود، و آن را در کتاب کریم خود ذکر نمود. و انصار را با صفت ایثار وصف نمود. فرمود سبحانه و تعالی: {وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ}

و نیز آنان راست که جای گرفتند به دار الاسلام و جای پیدا کردند در ایمان پیش از مهاجران دوست می دارند هر که هجرت می کند بسوی ایشان و نمی یابند در خاطر خود دغدغه از طرف آنچه داده شد مهاجران را و دیگران را اختیار می کنند بر خویشتن و اگر چه باشد ایشان را احتیاج و هر که نگاهداشته شد از حرص نفس خویش پس آن جماعت ایشانند رستگاران [الحشر: ۹].

حتی فقیر انصار فی سبیل الله انفاق می کرد، و دیگری را بر خود ترجیح می داد، در حالیکه محتاج بود. این روحیه ای انصار بود با شهادت از طرف رب العالمین سبحانه و تعالی.

چیز چهارم: انصار در تمام غزوات رسول الله (ص) شرکت نموده بودند. بلکه بخش بزرگتر لشکر مسلمین در بدر بودند طوریکه می دانید، در اولین جنگ مسلمانان. در جنگ بدر مسلمانان سه صد و سیزده نفر یا سه صد و چهارده نفر بودند. انصار تقریباً ممثل سه بر چهارم حصه ای لشکر بودند. دو صد و سی نفر از انصار بودند. و هشتاد و سه یا هشتاد و چهار نفر از مهاجرین بودند.

و در بقیه ای غزوات هم امر چنین ادامه داشت، تا به غزوات اخیر که تعداد مسلمین در آن بسیار زیاد شده بود. لاکن در غزوات اول، اکثریت لشکر از انصار بودند، رضی الله عنهم. و مواقف با شرف شان در تاریخ بی حساب است. و مشهور ترین آن موقف أُحُد بود.

می دانید که در أُحُد بعض مسلمانان فرار کردند، و بعض شان مأیوس شدند. و تمام ثبات از جانب انصار رضی الله عنهم صورت گرفته بود. در أُحُد شهادت جوانان انصار را در اطراف رسول الله (ص) دیدیم، یکی بعدِ دیگر. طوریکه می دانید حوالی نه نفر بودند، هفت نفر از انصار، و دو نفر از مهاجرین، سعد و طلحه رضی الله عنهما. آن هفت نفر همه در زیر پا های رسول الله (ص) برای دفاع ایشان شهید شدند. و مثال سعد بن ربیع و حَنظله و أنس بن النضر، و عبد الله بن حرام، و خیثمة، و عمرو بن الجموح، و غیر شان -رضي الله عنهم- را دیدیم.

مثال های شهدا را در أُحُد دیدیم. در آن روز بحرانی شهدای أُحد هفتاد نفر بودند. چند نفر انصار در بین این هفتاد نفر بود؟ رقم مقتولینی را که بسیاری از مردم آن را تخیل کرده نمی توانند. تخیل کنید، شصت و شش نفر انصاری از هفتاد نفر شهید شدند. یعنی نود و چهار فیصد. سبحان الله ، بذل و قربانی و جهاد في سبیل الله با تمام چیز، با مال و با جان.

چیز پنجم که در تحلیل بسیار زیاد مهم است، اینکه انصار بر خلاف آنچه که بسیاری توقع آنرا داشتند، حالت مادی شان بسیار فقیرانه بود. این کلام را قبلاً در اوایل عهد مدینه ای منوره در باره ای مجتمع مدنی گفتیم، وقتیکه رسول الله (ص) نزد شان هجرت نمودند. با اینکه خواننده ای سیرت شاید انصار را بخاطر کثرت عطاء و کرم انصار اغنیاء فکر کنند. لاکن ثابت است که اکثر انصار واقعاً فقیر بودند. و حالت اقتصای مدینه بسیار زیاد پائین بود. و مواقف گرسنگی هائیکه بر مدینه گذشت بزرگترین دلایل آن است، که مشهور ترین آن محاصره ای احزاب بود در اواخر سال پنجم

هجری، یعنی تنها سه سال قبل از این واقعات مدینه در فقر شدیدی قرار داشت. پس اکثر انصار فقیر بودند. و این نقطه ای مهمی است.

نقطه ای ششم و اخیر در این موضوع نقطه ای بسیار زیاد مهمی است، و باید آن را بحیث دور نمای اصلی در نا رضائی و اندیشۀ انصار بعد از تقسیم غنایم در اذهان خود بگذاریم. و آن این است که وقتیکه در حُنَین بحران بمیان آمد و اکثر لشکر فرار کردند، رسول الله (ص) چه کردند؟ در ابتداء اصحاب شجره یا اهل حُدیبیه را صدا کردند. بعداً دعوت را به انصار محدود ساختند. گفتند:"يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ".

انصار مردان بحران ها بودند. قهرمانان واقعی اوقات سخت بودند. بدون تردد گفتند: لبیك یا رسول الله! أبشر نحن معك یا رسول الله، یا لبیکاه. ما همرایتان هستیم، لبیك. بعداً برگشتند رضی الله عنهم. در اطراف رسول الله (ص) ایستاده شدند و از ایشان دفاع کردند. و رهبری حمله ای سر از نو بر مشرکین را بدست گرفتند. و الله عز و جل حال را تغییر داد، سبحان الله. شکست را به نصر منقلب ساخت، بعد از اینکه الله عز و جل انصار را سبب آن نمود.

این است تاریخ انصار، از وقت مسلمان شدن شان تا این لحظه، روز حُنَین. مکانت شان را احدی انکار نمی کند. رسول الله (ص) خود شان بالای انصار رضی الله عنهم بسیار زیاد افتخار می کردند. می گفتند: "الأَنْصَارُ كَرِشِي وَعَيْبَتِي". کرش یعنی مرد خاص، عیبت مرد یعنی موضع سِر و راز یك مرد. بعداً گفتند: "وَلَوْلاَ الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ". اگر هجرت نمی بود یکی از انصار می بودم.

قبل از اینکه در باره ای موقف انصار در برابر غنایم حُنَین صحبت شود. خود را در موقف انصار قرار بدهید. بعد از تمام این انتصاراتی که در تاریخ و واقع در آن اشتراك کرده بودند، و با قربانی های متکرری که آن را تحقق داده بودند، غنایم آن به دیگران توزیع شد.

انصار شدیداً در حزن شدند. واقعاً غمگین شدند. بدرجه ایکه بعض شان گفتند: إذا كانت الشدة فنحن نُدْعى، وتُعطى الغنائم غيرنا. وقتیکه شدت می آمد، ما صدا می شدیم، و غنایم به غیر از ما داده می شود. این کلام در بخاری و مسلم است از أنس (رض).

در روایت دیگر بعض شان گفتند: يغفر الله لرسول الله، يعطي قريشًا و يتركنا، وسيوفنا تقطر من دمائهم. الله رسول الله را مغفرت کند، به قریش عطاء می کنند و ما را ترك می کنند، در حالیکه خون هایشان از شمشیر ما می چکد، سبحان الله.

موقف واقعاً توجه شان را جلب نموده بود. و توجه کنید که در بعض روایات می گویند که انصار گفتند: إن كان من أمر الله صبرنا، وإن كان من أمر الرسول (ص) استعتبناه. اگر از امر الله باشد صبر می کنیم، و اگر از امر رسول الله (ص) باشد استعتاب می کنیم. یعنی انصار با این نص، با حدود شرعی تماماً ملتزم هستند. آنها می گویند: اگر این امر از رب العالمین سبحانه و تعالی و حکم شرع باشد، پس باید سمع و طاعت کنیم. و اگر انتخاب بشری از طرف رسول الله (ص) بود، ایشان را علیه این تصمیم عتاب می کنیم. (یعنی آگاه می سازیم).

و بار دوم برایتان می گویم، قبل از اینکه انصار را ملامت کنید، و آنها را عتاب کنید بخاطر عتاب شان علیه رسول الله (ص)، مثالی برایتان می دهم که موقف انصار را برایتان نزدیك می آورد و شما را در آن موقف قرار می دهد. اگر در یك شرکت کار کرده باشی. در آن برای ده سال کار کرده باشی. و با تمام طاقت ات در این شرکت کار کرده باشی. و تمام توانائی ات را برای شرکت پیش کرده باشی. و شرکت در اول کوچك بود. و بعداً بر شانه های تو بزرگ شد. و در تمام تاریخ از شرکت برای خود چیز زیاده از حد نخواسته ای. همیشه بیشتر از آنچه که از تو طلب شده است کرده ای. و بعداً روز ها گذشت. و کسان دیگری آمدند که در پهلویت در شرکت کار کنند. و آنها بد خُلق هستند، در

کار خود انضباط ندارند. و در باره ای صاحب شرکت بدگوئی می کنند. و تو در خلال ده سال گذشته با اخلاص کار کرده ای.

و بعداً سبحان الله، در آخر ده سال، شرکت کامیابی بزرگ را تحقق داد. بسیار پیشرفت کرد، و تو در آن سبب آن بودی. و مؤظف جدید مُعَوِق این پیشرفت بود. و وقتیکه پیشرفت اتمام یافت، صاحب شرکت آمد، همه ایتان را معاش یك ماه را داد. و بعداً موظف جدید و نا انضباط را نیم ملیون جنیه مکافات داد. تخیل کنید. نیم ملیون مکافات به اضافه ای معاش شان.

با خود صادق باش، تو چه می کنی؟ و در مناسبت به آن، این نیم ملیون رقم کمی نیست. قیمت یك شتر در این زمان ما پنج هزار جنیه است. یعنی صد شتر مساوی می شود به پنجصد هزار جنیه، نیم ملیون. و انصار جز از معاش خود بیشتر نگرفتند. دو عدد شتر گرفتند، نصیب شرعی خود را. و (مؤلفة قلوبُهم) هم دو دو عدد شتر خود را گرفته بودند. یعنی این مکافات صد شتر به اضافه ای معاش شرعی شان بود.

در موقفی مانند این چه می کنید؟ از اینخاطر می توانیم عبارت أنس بن مالك (رض) را درك کنیم که در صحیح بخاری و مسلم گفت: "ولم يعط الأنصار شيئًا" و به انصار چیزی عطاء نشد. بخاطریکه در مقایسه با (مؤلفة قلوبُهم) مثل اینکه هیچ چیزی نگرفتند. یا به انصار از خُمس متباقی غنیمت چیزی داده نشد.

مهم اینکه در ظاهر امر، انصار مانند (مؤلفة قلوبُهم) نگرفتند. آن موقف بسیار زیاد مشکل بود. و انصار را در آن تماماً معذور می دانیم. تماماً. بلکه بر عکس، انصار در محاوره ایکه بین شان و بین رسول الله (ص) صورت گرفت در غایت ادب بودند. خود رسول الله (ص) انصار را معذور می دانستند (ص). و موقف شان را قدر می کردند. و این کلام را در محاوره ای شان خواهیم دید.

موقف سعد بن عُباده (رض)

و علی الرغم تمام آنچه را که ذکر نمودیم، و علی الرغم مثلی که بآن صورت را واضح نمودیم، این موقف و این کلمات از عموم انصار نبود. آن از بعض جوانان انصار بود. دلیل آن در صحیح های بخاری و مسلم از أنس بن مالك (رض) آمده است: أن رسول الله سأل عن الذي قال هذا الكلام معلنًا اعتراضه، قال فقهاء الأنصار: أما ذوو رأينا يا رسول الله فلم يقولوا شيئًا، وأما أناس حديثة أسنانهم قالوا: يغفر الله لِرَسُولِ اللَّهِ ، يُعْطِي قُرَيْشًا، وَيَتْرُكُنَا وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ.

که رسول الله (ص) در باره ای کسی که این کلام را گفته بود و علناً بر آن اعتراض کرده بود پرسیدند، فقهای انصار یعنی علمای انصار و سابقه داران انصار گفتند:

أما ذوو رأينا يا رسول الله فلم يقولوا شيئًا، وأما أناس حديثة أسنانهم قالوا: يغفر الله لِرَسُولِ اللَّهِ، يُعْطِي قُرَيْشًا، وَيَتْرُكُنَا وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ.

اما صاحب نظران ما یا رسول الله، چیزی نگفته اند، و لاکن کسانی از نوجوانان ما گفتند: که الله رسول الله را ببخشد، به قریش عطاء می کنند، و ما را می گذارند در حالیکه از شمشیر های ما خون هایشان (یعنی خون های مشرکین) می چکد.

یعنی این کلام بعض جوانان بود. و طبعاً سعد بن عُباده (رض) طوریکه بعداً در واقعات آینده روشن خواهد شد با این رأی موافق بود. و لاکن آن را نگفت. چیزی را که علمای انصار آن را گفته بودند این بود که گفتند: ما بحیث علماء و بزرگان این کلام را نگفته ایم اگرچه که آن را در سینه های خود احساس می کردیم. و این کلام در روایت امام احمد رحمه الله واضح است، وقتیکه سعد بن عُباده (رض) به رسول الله (ص) گفت: یا رسول الله، إن هذا الحي من الأنصار قد وجدوا عليك في أنفسهم

لما صنعت في هذا الفيء الذي أصبت، فقد قسمت في قومك، وأعطيت عطايا عظامًا في قبائل العرب، ولم يكن في هذا الحي من الأنصار منها شيئًا.

يا رسول الله، این گروهی از انصار در سایه ای آنچه که کردید چیزی به دل های خود دارند. که شما برای قوم تان تقسیم نمودید و عطایای بزرگی را به قبائل عرب تقسیم نمودید، و در آن برای این گروه از انصار چیزی نبود. رسول الله (ص) از او پرسیدند و گفتند: "وَأَيْنَ أَنْتَ يَا سَعْدُ؟" و تو در این کجا هستی یا سعد؟ یعنی موقف تو چه است. سعد با ادب گفت: یا رسول الله، ما أنا إلا امرؤ من قومي. یا رسول الله، من جز از مردی از قوم ام چیز بیش نیستم. یعنی چیزی را که آنها احساس می کنند من احساس می کنم، و اگر احساس نمی کردم این را نمی گفتم.

و فراموش نکنید که انصار بشر بودند. و ملائکه نبودند. انسان با حب مال سِرشته شده است. پس اگر آن مال صِرف حلال باشد، پس چه مانعی در طلب آن است؟ و خصوصاً وقتیکه احساس کنی که تو سبب بدست آوردن این ثروت بودی. چرا جزئی از آن را نگیری؟

و بعداً سببی دیگری هم است که بسیار زیاد مهم است. و آن اینکه انصار می ترسیدند که رسول الله (ص) ایشان را ترك خواهند کرد و در مکه ای مکرمه زندگی خواهند کرد، که بهترین قسمت زمین است، و محبوب ترین بلاد در قلب رسول الله (ص) بود. و در آن اهل و عشیره (یعنی خانواده و خویشاوندان) شان بودند. و در آن طفولیت و جوانی و خاطرات شان بود. و در آن عزتمند ترین قبایل عرب بودند، قریش. و مهم ترین مرکز تجارت در جزیره ای عربی بود. و در تمام طول سال مردم از هر جا از هر طرف می آیند. در آن مقومات زیادی موجود است که انتخاب آن را بحیث پایتخت جدید برای دولت اسلامی یك امر بسیار قابل قبول و متوقع می ساخت. پس وقتیکه توزیع غنایم به اینصورت انجام داده شد، در قلوب انصار شکوك پیدا شد. و فراموش نکنید که انصار قبلاً این کلام را دو ماه قبل، یعنی وقتیکه مکه فتح شد گفته بودند، و رسول الله (ص) آنها را اطمینان داده بودند که

با آنها به مدینه بر خواهند گشت، و در مکه ای مکرمه باقی نخواهند ماند. و گفتند: "الْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ". یعنی زندگی تان زندگی من است و مرگ تان مرگ من است.

غیر از آن آنها ترسیدند که شاید شرایط تغییر نموده باشد. و حادثات جدید صورت را تغییر داده باشد. و رسول الله (ص) در این قضیه رأی جدیدی خواهند داشت و به مکه ای مکرمه عودت خواهند کرد، و به مدینه ای منوره همرایشان عودت نخواهند کرد. و چون رسول الله (ص) می دانستند که اینطور یك احساسی در آنها پیدا شده است، پس در محاوره ایکه بین شان صورت گرفت، برایشان تأکید نمودند بر اینکه همرایشان به مدینه ای منوره عودت خواهند کرد. یعنی احساس می کردند (ص) که انصار بخاطر تمام مشاکلی که ممکن در نتیجه ای غیاب رسول الله (ص)، و غیاب لشکر اساسی اسلام از مدینه ای منوره به میان آمده باشد، در خوف این باشند که رسول الله (ص) شاید مدینه را ترك بگویند و در مکه باقی بمانند.

این هم بسیار مهم است که عظمت سعد بن عُباده (رض) و انصار رضی الله عنهم را ذکر نمائیم که آنها به آخرین درجه صریح بودند. این صراحت شان بود، که این مشکل را حل کرد. اگر انصار مثالیات غیر واقعی را اتخاذ می کردند، و از موجودیت این مشکل انکار می نمودند، این مشکل بزرگتر می شد، که در آنوقت حل اش مشکل یا نا ممکن می بود.

علاج رسول الله (ص) برای این بحران

بیآئید با رسول الله (ص) یکجا فکر کنیم. این علامات یك بحران بزرگی است. پس سرایت کردن اینچنین یك شعور در بین این طائفه ای بسیار مهمی از لشکر، شاید به فاجعات بکشاند. این

فاجعات به وضاحت مثل يك طوفان براى دولت اسلامى بوده مى تواند. پس چه كنيم؟ حل چه است اگر علامات انسلاخ (يعنى بيزارى و نا همبستگى) در مجموعه اى از عساكر در صف مسلمانان به وجود بيآيد؟

بيآئيد به منهج رفيع نبوى در اعلاج امرى مثل اين ببينيم. اين علاج سبحان الله، براستى به شكل بى همتا، قناعت در عقل و رضايت عاطفه يكجا بود.

اولاً : عدم تغافل از آتشى كه در زير خاكستر است. موقف شرعى و عقلى رسول الله (ص) در قضيه اى توزيع غنايم تماماً سليم است. و بدون جدال آن اول است. به دليل اينكه بر خلاف آن وحى نازل نشد. و بآنهم رسول الله (ص) در علاج موقف از ابتداء رسيدگى نمودند. نگفتند طوريكه مردمان زيادى مى گويند، تا وقتيكه رأى من درست باشد سخن مردم برايم ضرر نمى رساند.

نگفتند: تا وقتيكه رب ما سبحانه و تعالى راضى است و مى داند، براى واضح ساختن امر ضرورت نيست. نگفتند كه انصار مؤمنان شديد الإيمان هستند، و اين سخن منفى در آينده اى دولت اسلامى أثرى نخواهد داشت. و نگفتند كه گذشت زمان كفيل و حامى حل اين قضايا خواهد بود. بلكه نگفتند: من رسول الله (ص) هستم و طاعتم بر آنها واجب است.

يكى از اين كلام يا غير از آن را نگفتند. بسرعت براى حل مشكل حركت نمودند. موضوع را در منتهاى جديت گرفتند. موضوع را براى يك روز، بلكه براى يك ساعت به تأجيل نه انداختند. در تصميم آن تماماً قاطع و در حل بحران سريع بودند. فوراً به سعد بن عُباده گفتند: "فَاجْمَعْ لِي قَوْمَكَ فِي هَذِهِ الْحَظِيرَةِ". قوم ات را در اين حظيره (يعنى در اين ميدان) جمع كن. پس اين كار اول در حل مشكل بود. عدم تغافل در بحران در حاليكه هنوز هم در ابتداء خود است.

چیز دوم: اینکه رسول الله (ص) خواستند تا این موضوع بین مسلمانان منتشر نشود. سخن آن موضوع را محنصر به اهل این مشکل ساختند، انصار. نخواستند که عموم مردم آن را بدانند. تا بعض شان مفتون این شبه نشوند. آن از یك ناحیه. از ناحیه ای دیگر تا دیگر مسلمانان در مقابل انصار موقف منفی را اتخاذ نکنند اگر خطاء انصار آشکار شود. تا صورت انصار نزد مردم همانطور مطبوع و محفوظ باقی بماند.

از اینخاطر وقتیکه رسول الله (ص) در اول دیدند که بعض مهاجرین به حظیره ایکه در آن دیدار صورت می گرفت داخل می شدند، مردانی را گذاشتند داخل شوند و مردانی را از داخل شدن منع کردند، و تنها به انصار اجازه دادند. باینکار حدود این مشکل را محاصره نمودند.

بلکه در روایتی، و روایت در بخاری و مسلم از أنس (رض) است، به صراحت از آنها سوال کردند، گفتند: "أَفِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِكُمْ؟" آیا در بین تان غیر از شما کسی است؟ پس گفتند: لا، إلا ابن أخت لنا. نه، جز از خواهر زاده ای از ما. پس گفتند (ص): "ابْنُ أَخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ". خواهر زاده ای قوم از خود شان است. یعنی مشاهده کنید که اکثر حاضرین یا همه ایشان از انصار بودند.

چیز سوم در وسایل حل مشاکلی با این بزرگی، حرص رسول الله (ص) بر این بود که خود شان با صاحبان این مشکل ملاقات نمایند، تا بدون واسطهٔ از آنها بشنوند و آنها از ایشان بشنوند. واسطه شاید کلمات را تماماً طوریکه که گفته شده است حمل نکند. و این کلام هرگز تقلیل امکانیات واسطه نیست. لاکن شعور عساکر بطور عام با نزدیك بودن به قائد شان، مشکلات بسیار زیادی را که ممکن است بمیان بیاید حل می کند. احیاناً این محاوره ای مستقیم بین قائد و عسکر، بعضی قضایائی را خارج می سازد که عساکر عادتاً آن را پنهان می نمایند. دروازه را بر روی محاوره می گشاید. در آن بر مسائل فرعیات مناقشه شده می تواند. تمام این همه بر احتوا نمودن بحران در ابتدای آن مساعدت می کند.

چیز چهارم اینکه رسول الله (ص) علت کاری را که نموده بودند، یا تقسیمی را که بآن غنایم را تقسیم نمودند با وضاحت و صراحت گفتند. سببی را که بخاطر آن به آنها عطاء نمودند و انصار را گذاشتند. برایشان گفتند: إِنِّي لَأُعْطِي رِجَالاً حَدِيثِي عَهْدٍ بِكُفْرٍ لأَتَأَلَّفُهُمْ بِذَلِكَ" من به مردانی عطاء کردم که به عهد کفر نزدیك بودند تا بآن آنها را الفت بدهم.

بخاطر این نه که من آنها را بیشتر دوست دارم، یا بخاطر کفائت شان در جنگ، یا کدام عملکرد متمیز شان. بلکه علی العکس من، و با تمام صراحت، می دانم که قلب هایشان متردد است. و قدم هایشان در اسلام هنوز ثابت و راسخ نیست، و از اینخاطر برایشان عطاء ها را دادم. این کلمات را با منتهای وضاحت و بدون حرف های دو پهلو گفتند، تا مشکل از بیخ حل شود.

چیز پنجم: رسول الله (ص) نظر و توجه انصار را به نصف مملؤ پیاله هم جلب نمودند. نظر واقعی همان بود. اگر پیاله نصف اش مملوء باشد، درست نیست که به نصف خالی آن دیده شود تا بدبینی شدید بوجود بیاید، و همچنان درست نیست که تنها به نصف مملؤ دیده شود تا خوش بینی شدید و به صورت غیر واقعی بوجود بیآید.

لاکن درست این است که متوازن باشیم. موضوع را بر حقیقت آن ببینیم، نصف مملوء و نصف خالی. بلی شما از آن مال و از آن عطای سخاوتمندانه نگرفتید. لاکن آیا هیچ چیز نگرفتید؟ آیا نعمت را فراموش کردید؟ آیا رسول الله (ص) قبل از آن چیزی برایتان پیش نکرده بودند؟ آیا اسلام برایتان نفع نرسانیده است؟ آیا از انضمام یافتن تان با این پیکر جدید (دولت اسلامی) مستفید نشده اید؟ پس نظر تان باید متوازن باشد، تا بی انصافی یا ظلم را احساس نکنند. و رسول الله (ص) این کلام را بدون اثبات نگذاشتند. طرفی را ذکر نمودند که انصار در اسلام آنرا حاصل کردند. و تمام نعمت ها را ذکر نکردند. بعض نعمت ها را ذکر کردند. و صریح و در منتهای وضاحت بودند. و

هرگز حرج احساس نکردند در حالیکه نعمت ها را به انصار می شمردند. لاکن آنها را مستقیماً متوجه می ساختند تا مردم با وضاحت بدانند که مقصد شان چه است.

گفتند (ص): "مَا مَقَالَةٌ بَلَغَتْنِي عَنْكُمْ، وَجِدَةٌ وَجَدْتُمُوهَا عَلَيَّ فِي أَنْفُسِكُمْ، أَلَمْ آتِكُمْ ضُلَّالاً، فَهَدَاكُمُ اللَّهُ تَعَالَى، وَعَالَةً فَأَغْنَاكُمُ اللَّهُ، وَأَعَدَاءً فَأَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ؟"

چه گفته ای از شما به من رسیده است، چیزی را که در نفس هایتان علیه من پیدا نموده اید، آیا وقتی که نزد تان آمدم در گمراهی نبودید، پس الله تعالی شما را هدایت کرد، و در گرسنگی نبودید پس الله شما را غنی ساخت، و در دشمنی نبودید پس الله در قلب هایتان الفت را انداخت.

پس به وضاحت این سه نعمت ها را از بین نعمت های بی شمار دیگر می شمارند، آیا این نعمت ها گران تر است یا صد شتری که این یا آن گرفت؟ وقتی کسی این نعمت ها را از دست بدهد و در باره اش فکر کند، همه چیزی را که دارد فراموش می کند.

رسول الله (ص) این نعمت ها را طوریکه گفتیم ذکر نمودند. با نعمتی شروع نمودند که هیچ چیزی به آن برابر نمی شود. آیا در گمراهی نبودید، پس الله تعالی شما را هدایت کرد؟ آیا فراموش کردید روزی را که شما را به اسلام دعوت نمودم در حالیکه شما برای بت ها سجده می کردید؟ بت هائیکه با دستان تان می ساختید به آن سجده می کردید؟

آیا فراموش کردید که خواب هایتان چطور بود و حیات تان چطور بود، و نظر هایتان بصفت عام در باره ای زندگی چطور بود؟ آیا جاهلیت را فراموش کردید؟ آیا تربیه ای اسلامی تان را یك روز بعد از روز دیگر و یك سال بعد از سال دیگر فراموش کردید؟ آیا فراموش کردید که چطور با اسلام از تاریکی ها به نور انتقال کردید؟ چطور برایتان ذکر و شأن به میان آمد، نه تنها در جزیره بلکه در تمام عالم؟ و نه در زمان شما بلکه تا به روز قیامت؟ آیا این مکاسب واقعی نیست؟

و دیگر اینکه تنها آخرت را کسب نکرده اید، در دنیا هم باران نعمت ها بالایتان جاری شد. آیا گرسنه نبودید پس الله شما را توانگر ساخت؟ حالا شما یك دولتی هستید که پیکر و مرکز و مکانت دارد. اینجا و آنجا لشکر ها دارید. با تمام عرب معاملات دارید. با دول عالم سفارات دارید. اینجا و آنجا تجارت دارید. غنایم و انتصارات دارید. آیا قبل از اسلام وضع تان همینطور بود؟

قبل از اسلام یثرب شهر بسیار عادی و بسیار بسیطی بود. تاثیری بالای حیات عرب نداشت، چه رسد به حیات دنیا. بعداً، آیا دشمنی در بین تان نبود پس الله در قلب هایتان الفت را انداخت؟ آیا جنگ های ویرانگر تان را فراموش کردید؟ آیا خون های اوس و خزرج را فراموش کردید که برای سال ها در زمین یثرب می ریخت؟ آیا روز بُعاث را فراموش کردید؟ آیا کراهیت و بغض و کینه ها را فراموش کردید که قبل از اسلام قلب های تان از آن مملؤ بود؟

یقیناً که هیچکس آن را فراموش نکرده بود. آن نصف مملؤ پیاله است. پس چرا تنها به نصف خالی آن نظر انداختید، و این نعمت ها و نقطه های مثبت را ترك نمودید؟ در حقیقت این کلمات بسیار زیاد ثقیل بود. مانند سنگ بر گوش های انصار رضي الله عنهم واقع شد. آنها را به زمین واقعیت برگشتاند.

انصار چیزی نیافتند جز اینکه بگویند: لله ولرسوله المنّ والفضل. منّت و فضل از الله و رسولش است. اعتراف می کنیم. کلمات آنها را نرم ساخت. نعمت ها بالایشان ثقیل واقع شد. لاکن سبحان الله، رسول دلسوز (ص) با محبت و عاطفه و شفقت بسوی شان می بینند. موقف شان را قدر می کنند.

لاکن باید علاج می شد. احیاناً علاج بسیار درد ناك می باشد. لاکن باید صورت بگیرد. انصار بعد از این کلمات هنوز هم خاموش هستند. ادب شان آنها را از ذکر کردن احسان هایشان مانع ساخت. و قناعت شان هم آنها را مانع ساخت که اسلام نعمتی است که هیچ چیزی معادل آن

نیست. لاکن رسول الله (ص) برایشان بسیار زیاد شفقت داشتند. پس با دلسوزی ظاهر برایشان گفتند: "أَلاَ تُجِيبُونِي يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ؟" آیا جوابم را نمی دهید یا معشر انصار؟ جواب تان به کلام چه است؟

انصار سبحان الله با ادب کامل جواب دادند، با صدای آهسته، گفتند: وبماذا نجيب يا رسول الله؟ ولله ولرسوله المن والفضل، وما أخذناه كان أكثر بكثير مما منع منا. به چه جواب بدهیم یا رسول الله؟ موهبت و فضل از الله و رسولش است، (به هرچه که گفتید اعتراف می کنیم) چیزی را که گرفته ایم بسیار زیاد است از آنچه که از ما منع شد.

در اینجا رسول الله (ص) وسیله ای دیگر را از وسایل در بحران های به این بزرگی استفاده می کنند. و آن وسیله بلند بردن روحیه ای معنوی است برای کسانی که در بحران قرار دارند. قیمت شان را برایشان نشان دادند. آنها را قناعت دادند که قائد واقعاً موقف شان را و جهد شان را قدر می کنند، و فضل شان را انکار نمی کنند.

با بسیار تواضع گفتند (ص) در حالیکه قیمت انصار را بسیار زیاد بلند می بردند: "أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُمْ لَقُلْتُمْ فَلَصَدَقْتُمْ وَلَصُدِّقْتُمْ: جِئْتَنَا طَرِيدًا فَآوَيْنَاكَ، وَعَائِلاً فَوَاسَيْنَاكَ، وَخائِفًا فَأَمَّنَّاكَ، وَمَخْذُولًا فَنَصَرْنَاكَ، وَمُكَذَّبًا فَصَدَّقْنَاكَ" اما والله اگر بخواهید، می توانید بگوئید، و راست خواهیند گفت و باور خواهد شد اگر بگوئید: طرد شده نزد ما آمدی ترا پناه دادیم، عائل (یعنی مفتقِر) آمدی پس واسيناك؟ یعنی کمک مالی کردیم، و با ترس آمدی پس ترا امان دادیم، مأیوس آمدی پس ترا نصر دادیم، و تکذیب شده آمدی پس ما به تو باور کردیم.

سبحان الله، اگر ادب تان یا انصار شما را از ذکر کردن فضل و نیکی هایتان بر من منع می کند، من منکر آن نیستم. و نه آن را می پوشانم. بلکه به آن اعتراف می کنم و آن را قدر می کنم. بدون شما

دولتی نمی بود. و بدون شما نصرت و پیروزی نمی بود. مرا باور نمودید و نصر دادید، و به من مأوی دادید، و مرا غنا دادید.

انصار سبحان الله با این کلمات حرج شدیدی را احساس نمودند. یك کلمه هم نگفتند. رسول الله (ص) این خاموشی را غنیمت شمردند و فوراً از وسیله ای بسیار زیبائی دیگری استفاده نمودند. و آن پست جلوه دادن حَجم خساره در چشمان مردم بود. این را شما یك بحران بسیار بزرگ می سازید، بحران بزرگی نیست بلکه چیز بسیار بسیطی است. با نرمی شدیدی گفتند (ص): "أَوَجَدْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ فِي لُعَاعَةٍ مِنَ الدُّنْيَا (اللعاعة: شيء يسير جدًّا) تَأَلَّفْتُ بِهَا قَوْمًا لِيُسْلِمُوا، وَوَكَلْتُكُمْ إِلَى إِسْلَامِكُمْ؟"

یا معشر الأنصار آیا در سینه هایتان لُعاعه ای دنیا را یافتید (لعاعه یك چیز بسیار ناچیز است) که توسط آن قومی را الفت دادند تا اسلام بیآورند، شما را بر اسلام تان موکول ساختم. و بعداً سبحان الله وسیله ای بسیار مهم دیگری را بکار بردند. تحریك کردن عواطف انصار را، احساسات و مشاعر نازك و لطیف شان را که انصار بآن متمیز بودند بر انگیختند.

گفتند: "أَلاَ تَرْضَوْنَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ فِي رِحَالِكُمْ؟"

آیا راضی نمی شوید یا معشر انصار که مردم با گوسفندان و شتر ها بروند و شما همرای تان رسول الله را ببرید؟ یا الله، اگر آنها شتر ها و گوسفندان را کسب نمودند، شما رسول الله (ص) را کسب نمودید، سبحان الله. فأي الفريقين خير مقامًا وأحسن نديًّا (مريم ٧٣) کدام یک از این دو گروه بهتر است در مرتبه و نیکو تر است از روی مجلس؟ بعداً قسم خوردند (ص): "فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْلاَ الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ شِعْبًا، وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا لَسَلَكْتُ شِعْبَ الأَنْصَارِ"

قسم به کسی که جان محمد بدست اوست، اگر هجرت نمی بود مردی از انصار می بودم، و اگر مردم بطریقی سَیر کنند، و انصار بطریقی سَیر کنند، من بطریق انصار سَیر خواهم کرد.

بعداً به دعا شروع کردند (ص)، گفتند: اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْأَنْصَارَ، وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءَ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ". الهی بالای انصار، و اولاد انصار، و اولاد اولاد انصار رحم کن. چه اتفاق افتاد؟ مردم گریه کردند تا ریش هایشان تر شد، رضی الله عنهم. همه گریه کردند. تمام انصار که مشکل داشتند، خلاص مشکل انتها یافت.

بعداً وسیله أخیر تذکر دادن به آخرت بود. عوض اصلی برای تمام درد ها یا خستگی ها یا خساره ها در آنجا خواهد بود. در روایت بخاری از أنس (رض) گفتند (ص): "إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ بَعْدِي أَثَرَةً شَدِيدَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ" بعد از من در خواهیند یافت که دیگران خود را بر شما شدیداً افضل خواهند شمرد، پس صبر کنید تا در حوض با من یکجا شوید.

در زندگی خود تشنه باشیم، لاکن بتوانیم از حوض بنوشیم. دیگران بر ما افضل شمرده شوند، لاکن طمعی را که نزد الله است توقع داشته باشیم. و دنیا را بطور کامل آن بفروشیم، تا آخرت را بخریم. "ألا إن سلعة الله غالية، ألا إن سلعة الله الجنة" با خبر باش که متاع الله گرانبها است، با خبر باش که متاع الله جنت است.

از اینخاطر بعد از اینکه انصار این کلمات را شنیدند، با منتهای صدق گفتند: رضينا برسول الله قسمًا وحظًّا. به طوریکه رسول الله تقسیم نمودند و نصیب دادند راضی هستیم.

و مسلمانان از بحران خارج شدند. و رسول الله (ص) با این منهج تربوی شان کامیاب شدند. و انصار بعد از این تربیه، راضی شدند تا تمام آن غنایم زیاد به کلمه ای لُعاعه (یعنی یك چیز بسیار بسیط) معروف شود. و همانطور هم است.

منهج نبی در معالجه ای این بحران

بیآئید به منهج زیبای تربوی رسول الله (ص) در خارج شدن از این بحران ها مراجعه نمائیم، بحران خارج شدن مجموعه ای از عساکر از صف مسلمان. و آن ده نقطه را احتوی می کند.

يك: حل بحران بسرعت، و عدم تغافل کردن در آتش زیر خاکستر، و عدم به تعویق انداختن.

دو: منع انتشار بحران، و حل بحران تنها با اهل آن.

سه: ملاقات مستقیم با افراد داخل در بحران بدون واسطه.

چهار: صراحت و وضاحت در عقب فعلی که افراد داخل در بحران را قهر ساخته بود، و سبب حقیقی بحران.

پنج: با توازن در موضوع نظر انداختن، و افراد داخل در بحران را به نقاط مثبت جلب توجه دادن.

شش: اعتراف نمودن به قیمت افراد داخل در بحران، و فضیلت شان، و بلند بردن معنویات شان.

هفت: بی ارزش شمردن حجم خساره ای که افراد داخل در بحران آن را از دست داده بودند، اگر واقعاً بی ارزش باشد.

هشت: تحریك نمودن عواطف و مشاعر و احساسات افراد داخل بحران در پهلوی قناعت دادن عقل هایشان.

نُه: دعای مخلصانه برایشان که الله عز و جل بالایشان رحم کند، و قدم هایشان را ثبات ببخشد.

ده، و مهمترین شان: تذکر دادن آخرت برایشان، و اینکه انسان برای کسب جنت در از دست دادن چیزی از دنیا معدوم نمی شود.

و –تلك عشرة كاملة– و آن ده نقطه ای كامل شد. و با این براستی می بینیم كه سیرت نبوی جز از یك منهج عملی برای خارج شدن از تمام بحران ها در حیات ما چیز بیش نیست، هر چه به هر قدری كه باشد. و راست گفتند رسول كریم (ص) وقتیكه گفتند: "تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا، كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي" در بین تان چیزی را گذاشته ام كه اگر به آن محكم باشید بعد از من هرگز گمراه نخواهیند شد، كتاب الله و سنت خود را.

با دانستن این، كه این وسایل دهگانه هرگز أثر نمی كرد اگر قلب های انصار مخلص نمی بود، و درجه ای ایمان شان عالی نمی بود، و هدف شان واقعاً جنت نمی بود، و حیات شان بطور كامل في سبیل الله نمی بود.

د. راغب السرجاني

و قصه ای غنایم انتها یافت و بخیر گذشت الحمد لله، (ص) قلب های بعضی را الفت دادند، و دیگران را راضی ساختند، و تمام بحران ها حل شد. و این ایام واقعاً از شاد ترین روز های مسلمین در تمام سیرت نبوی بود. لاکن بعد از انتها یافتن توزیع غنایم بطور کامل آن، و رضایت تمام گروه ها به آنچه که گرفتند، چه از جزء اصلی غنیمت، یا از خُمس که برای بعضی موهبت شد.

بعد از انتهای این توزیع مفاجئه ای بزرگ و غیر متوقع دیگری رخ داد. چه رخ داد؟ از قبیله ای هوازن نمایندگان آمدند. یا دقیقاً از شاخه ای بنی النصر، و بنی سعد، و تمام شاخه های دیگر هوازن به استثنای قبیله ای ثقیف به وادی جِعرانه آمدند. چرا حالا به اینجا آمدند؟ آیا برای تهدید و وعید آمدند؟ یا با رسول الله (ص) برای مذاکرات آمدند؟ یا برای تعیین کردن وقت برای جنگ دیگر و انتقام آمدند؟

سبحان الله، برای این کلام نه آمدند. لاکن آمدند تا اسلام بیآورند. سبحان الله، نمایندگان هوازن آمدند تا اسلام شان را در مقابل رسول الله (ص) اعلان کنند. این وفد از چهارده نفر تکوین یافته بود. و ممثل شاخه های مختلف هوازن به استثنای ثقیف بودند طوریکه گفتیم. بعد از کمتر از دو ماه از جنگ حُنَین. بعد از اینکه همه چیز خود را از دست داده بودند. زنان خود را از دست داده بودند، پسران خود را اموال خود را، حیوانات خود را از دست داده بودند.

حاضر خود را از دست داده بودند، و آینده ای خود را هم از دست می دادند اگر بر شرك باقی می ماندند. طوریکه قبلاً گفتیم آنها با ثقیف به طائف فرار کردند، و برای جنگ مسلمانان خارج شده نتوانستند. و بعد از دست دادن تمام دارائی شان، ممکن بود دیار خود را هم از دست می دادند، و عمر خود را در بی وطنی همرای ثقیف در طائف بسر می بردند. واقعاً در موقف سختی قرار داشتند. فکر کردند که اگر به رسول الله (ص) برگردند، شاید اسلام شان را قبول کنند. شاید بعض املاك شان را مسترد کنند. بلی، واضح است که آنها بخاطر دوستی به اسلام نه آمده اند، لاکن عادت نموده ایم که

اکثر کسانی که در اسلام داخل شده بودند، بعد از مدت زمانی اسلام نزد شان محبوب می شد، در زمان کم و یا زیاد. لاکن در نهایت، بعد از اینکه در اسلام زندگی می کردند، قیمت آن را می دانستند.

وفد یا نمایندگان هوازن با رسول الله (ص) نشستند و اسلام خود را اعلان کردند، بعداً گفتند: یا رسول الله، إنا أهل وعشيرة، وقد أصابنا من البلاء ما لا يخفى عليك، فامنن علينا مَنّ الله عليك. یا رسول الله، ما اهل و خویشاوندان هستیم، و بلائیکه ما بآن مصاب شده ایم از شما مخفی نیست، پس به ما منت بگذارید تا الله بر شما منت بگذارد. .واضح است. هدف آمدن واضح است.

بعداً خطیب شان زُهَير بن صُرَد از بنی سعد بن بکر بلند شد، و گفت: يا رسول الله، إنما في الحظائر عماتك و خالاتك وحواضنك، ولو أنا أرضعنا الحارث بن أبي شمر الغساني، أو النعمان بن المنذر لرجونا عطفه، وأنت خير المكفولين.

یا رسول الله، در حظیره ها (یعنی میدان های) اسیران، عمه ها و خاله هایتان و حواضن (یعنی سر پرستان) تان هستند که کفالت تان را می کردند، یعنی از آنها بنو سعد هستند که رسول (ص) را پرورش داده بودند، و دایی ایشان از همین قبیله بود. بعداً شعری را سرود که یکی از آن می گفت:

امْنُنْ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَرَمٍ *** فَإِنَّكَ الْمَرْءُ نَرْجُوهُ وَنَنْتَظِرُ

در کرم بر ما منت بگذار رسول الله *** شما مردی هستید که به امید و انتظارش هستیم.

رسول الله (ص) اسیران را به هوازن برگشت دادند

پس رسول الله (ص) در چنین موقف چه کنند؟ این موقفی در غایت حرج و زحمت است. هوازن، این قبیله ای بزرگ آمده اند تا اسلام خود را اعلان کنند. لاکن واضح است که به دوستی اسلام نآمده اند. آمده اند بخاطریکه همه چیز خود را از دست دادند طوریکه گفتیم. در مقابل شان راهی جز تسلیم شدن نمانده است تا چیزی از املاك شان برایشان مسترد گردد.

پس چه اتفاق خواهد افتاد اگر زنان شان و اموالشان برایشان باز داده نشوند؟ تصور کنید. مرتد شدن شان بسیار زیاد احتمال دارد. بلکه براستی متوقع خواهد بود. همزمان، رسول الله (ص) تمام غنایم را بر لشکر تقسیم نموده اند. چهار بر پنجم غنایم را طوریکه گفتیم به افراد عام لشکر توزیع نمودند. و یك بر پنجم متباقی آن هم همانطور به سید های قبایل و زعماء و آزاد شدگان مکه و غیر شان از (مؤلفة قلوبُهم) تقسیم شده بود.

رسول الله (ص) این عطایا را عطا نمودند تا قلب های مردم را الفت بدهند. اگر این اشیاء را از نزد شان بگیرند، شاید دوباره از اسلام مرتد شوند. پس چه کنند؟ ایشان می خواهند هوازن اسلام بیآورند. لاکن در عین وقت، ثبات اهل مکه و زعمای قبایل را هم می خواهند. چطور از این بحران واقعاً مشکل خارج شوند. بیائید از منهج اسلام لذت ببریم که آن را برای حل این چنین معضله از حبیب ما دیدیم (ص). رسول الله (ص) بر سه طرح های عالی تحرك نمودند.

طرح اول: کوشش کردند تا با هوازن در نصف راه به حلی برسند. امکان ندارد که همه چیز را برایشان بر گردانند. پس کوشش نمودند، که همراه با ثبات کردن شان در اسلام، به بزرگترین تنازل همرایشان برسند تا آن را قبول کنند. پس به وضاحت برایشان گفتند (ص): "أَبْنَاؤُكُمْ وَنِسَاؤُكُمْ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ أَمْ أَمْوَالُكُمْ؟" اولاد تان و زنان تان نزد تان محبوت تر است یا اموال تان؟

و در روایت بخاری گفتند: "أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبْيُ وَإِمَّا الْمَالُ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ لِتَرْجِعُوا". محبوب ترین سخن نزد من صادق ترین آن است، پس از دو طائفه یکی آن را انتخاب کنید، یا اسیران را یا مال را، و من آن را به تأخیر می انداختم تا بیآئید. سبحان الله، یعنی من توزیع غنایم را به تأخیر انداختم که شاید شما بیائید. لاکن تأخیر کردید. پس می خواهند که قلب های آنها را هم الفت بدهند. پس از دو یکی را انتخاب کنید.

اینجا رسول الله (ص) با تعقل و واقع بینی پیش می روند. از روی دولسوزی و عاطفه به کاری دست نمی اندازند که شاید قدرت آن را نداشته باشند. و ما طبعاً لازم است ملاحظه کنیم که اسیران و اموال چیز های به سرقت برده شده یا سلب و نهب شده ای نیستند. و لاکن آن حق مسلمانان است که هوازن می خواهند که مسلمانان از روی کرم شان از آن تنازل کنند. پس رسول الله (ص) برایشان بین اسیران و مال اختیار دادند طوریکه گفتیم.

عکس العمل هوازن چه بود؟ آنها هم واقع بین بودند. گفتند: یا رسول الله، لقد خيرتنا بين أموالنا وأحسابنا، فرُد إلينا نساءنا وأبناءنا. بین اموال ما و أحساب (یعنی حَسَب و نَسَب) ما را اختیار دادید، پس زنان ما و اولاد های ما را به ما برگردانید، آنها نزد ما محبوب تر هستند. پس اسیران را بجای اموال انتخاب کردند. پس قدم اول کامیاب شد و با ایشان در نصف راه رسیدند.

اما طرح دوم، و بسیار مهم، هوازن را دادن این شعور که رسول الله (ص) با دل و جان همرایشان هستند. و ایشان تا آخرین درجه با آنها دلسوزی و همدردی دارند. و خود شان شخصاً بخاطر آنها قربانی خواهند داد. و آخرین جُهد خود را برای استرداد اسیران از افراد لشکر اسلامی بذل خواهند کرد. یعنی رسول الله (ص) خود را در خندق هوازن انداختند، سبحان الله. همرایشان مدافع قضیه ای شان شدند. شکی نیست که رسول الله (ص) قدم های شان را با این پیشنهاد ثبات بخشیدند. چه کردند تا این طرح تحقق بیآبد؟

با تجرد و اختصاص برایشان گفتند: "أَمَّا مَا كَانَ لِي وَلِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَهُوَ لَكُمْ" اما آنچه که از من و از بنی عبدالمطلب می شد، از شماست. یعنی من از نصیب ام در اسیران می گذرم. و بصفت عَمید (یعنی ناظم) خانوادۀ بنی عبدالمطلب از آنها طلب برگرد اسیران را می کنم که از هوازن آنرا گرفته اند. لاکن در عین زمان، من نمی توانم بقیه ای افراد لشکر را به برگشت دادن آنچه که دارند مجبور بسازم، لاکن کوشش می کنم.

اینجا چیزی را نزد رسول الله (ص) در می یابیم که به واقع بینی عطاء مسمی است. ایشان چیزی را که توان آن را ندارند وعده نکردند در حالیکه کریمی بودند واسع الکرم (ص). از حق خود گذشتند. و بنی عبدالمطلب را قانع ساختند تا از حق خود بگذرند. لاکن چیزی را که مالك آن نبودند عطاء نکردند.

طرح سوم طرح بزرگ و حیران کننده بود. معتقد نیستم که در تاریخ زمین مثیلی داشته باشد. با هوازن اتفاق نمودند، و توجه کنید که این کلام بسیار عجیب است. اتفاق نمودند به تمثیل کردن در مقابل مسلمانان، تا در آن افراد لشکر مسلمان را به اعاده ای اسیران قناعت بدهند. در این تمثیل رسول الله (ص) با نمایندگان هوازن شرکت می نمایند، و آن کاملاً توسط رسول الله کاگردانی شده است. ایشان نقش ها را به مردم توزیع می کنند.

توجه کنید، رسول الله (ص) تمام این همه جُهد را برای قبیله ای بذل می کنند که تنها دو ماه قبل همرایشان محاربه می کردند. بلکه با تمام کوشش خود حریص بر این بودند تا ایشان و مسلمانان را ریشه کن بسازند. پس به مردان هوازن گفتند، توجه کنید که برایشان می گویند که لفظ بلفظ چه بگویند. گفتند (ص): فَإِذَا صَلَّيْتُ الظُّهْرَ فَقُومُوا فَقُولُوا: إِنَّا نَسْتَشْفِعُ بِرَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَبِالْمُسْلِمِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي نِسَائِنَا وَأَبْنَائِنَا. فَسَأُعْطِيكُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَأَسْأَلُ لَكُمْ".

وقتیکه نماز ظهر را خواندم بلند شوید و به مردم بگوئید: ما شفاعت رسول الله را نزد مسلمین می خواهیم، و شفاعت مسلمین را نزد رسول الله می خواهیم تا زنان ما و اولاد های ما را رها کنید. پس در آنوقت من برایتان می دهم و از آنها هم می خواهم تا برایتان بدهند. سبحان الله، عظمت نبوی را ملاحظه کنید. گذشتن از حق خود و از حق بنی عبدالمطلب از اسیران را بطور پنهانی بین خود و بین آنها ترتیب ندادند. می خواهند آن علناً صورت بگیرد، تا بقیه ای مسلمین آن را تقلید کنند، و از اسیرانی که مالك آنها هستند بگذرند.

دیگر اینکه هوازن را الفاظی را می آموزانند که احسات و دل مسلمین را نرم بسازد. ما شفاعت رسول الله را نزد مسلمین می خواهیم، و شفاعت مسلمین را نزد رسول الله می خواهیم. و اینجا رسول الله (ص) شفاعت مسلمین را قبول می کنند. پس معقول نیست که مسلمین شفاعت رسول الله (ص) را قبول نکنند.

دیگر اینکه رسول الله (ص) واقعیت طلب را برایشان تأکید می کنند. برایشان نصیحت می کنند تا اموال و شتر ها و گوسفندان را طلب نکنند. لاکن تنها اسیران را طلب کنند. تا امر مسلمین سخت نشود و تلاش ناکام نشود. و فوق این همه، رسول الله (ص) نمایندگان هوازن را وعده نمودند که خود شان شخصاً از مسلمین خواهند خواست تا اسیران هوازن را پس بدهند.

پس این اندازه ای زیبائی تعادل و تعامل متمدن را از جانب رسول الله (ص) ملاحظه کنید. ایشان با وجود اینکه زعیم امت اسلامی، و رئیس دولت، و رسول مطاع (یعنی اطاعت شونده) هستند (ص)، الا اینکه نمی خواهند مسلمانان را به رأی خود مجبور بسازند. و آن حالا حق مالکان است. و در آن دخلی ندارند. بلکه تنها در قضیه بطور شفاعت کننده و واسطه داخل می شوند که با صدق برای هر دو طرف خیر را می خواهند. آیا در تمام تاریخ چیزی مانند این بوده است؟ و سبحان الله عظمت موقف هنوز انتها نیافته است. قصه فصل ها دارد.

رسول الله (ص) نماز ظهر را به مسلمین دادند. بعداً طوریکه با هوازن متفق شده بودند، نمایندگان هوازن بلند شدند و تمام مسلمین را مخاطب شدند، و تماماً همان چیزی را که نبی (ص) برایشان نصیحت کرده بودند گفتند. گفتند: إنا نستشفع برسول الله إلى المسلمين، وبالمسلمين إلى رسول الله في أبنائنا ونسائنا.

ما شفاعت رسول الله را نزد مسلمین می خواهیم، و شفاعت مسلمین را نزد رسول الله می خواهیم بخاطر رهائی زنان ما و اولاد های ما. یعنی هر دو طرف را به یکدیگر شفاعت کننده می خواهند. پس بلند شدند (ص) تا نزد مسلمین شفاعت کنند. و گفتند: "أَمَّا مَا كَانَ لِي وَلِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَهُوَ لَكُمْ" اما چیزی که از من و از بنی عبدالمطلب بود از شماست. همان کلامی بود که بار اول آن را گفته بودند. سبحان الله، رسول الله (ص) جزء خود در طرح انجام دادند.

موقف مسلمانان در واپس دادن اسیران

باقی ماند اینکه مسلمانان اسیران خود را واپس بدهند طوریکه رسول الله (ص) نمودند. و شفاعت شان را قبول کنند، طوریکه ایشان شفاعت آنها را قبول کردند. لاکن بیائید عکس العمل مسلمین را ببینیم. در حقیقت عکس العمل مسلمین از یکدیگر فرق داشت. بعضی قبول کردند و بعضی رد کردند. مهاجرین بلند شدند و گفتند: ما كان لنا فهو لرسول الله. هر چیزی که از ما بود از رسول الله (ص) است. یعنی (ص) را در تصرف آن آزادی مطلق می دهیم، و از اینرو به هوازن مسترد خواهد شد.

و انصار هم همینطور بلند شدند و گفتند: و ما كان لنا فهو لرسول الله. و هرچیزی که از ما بود از رسول الله است. و توجه کنید، و به کلامی فکر کنید که قبلاً آن را گفتیم. در این دلیل موجود است که مهاجرین و انصار نصیب خود را از غنایم گرفته بودند. و اگر نه چه را مسترد می کردند؟

واضح است که قبلاً آنها گرفته بودند. چهار بر پنجم حصه ای غنایم را گرفته بودند. و حالا آن را واپس می دهند. پس این اسیرانی که واپس داده می شوند، از قسمت مهمی از قسمت های لشکر هستند، از مهاجرین و انصار. لاکن قسمت های بزرگی از لشکر باقی مانده است، و دقیقاً اعراب که اکثرِ لشکر بودند. و آنها در اساس قبایل تمیم و فِزاره و سُلَیم بودند. این مردم چه کردند؟

الأقرَع بن حابِس زعیم بنی تمیم بلند شد، و گفت: اما ما کان لي ولبني تمیم فلا. اما آنچه که از من و از بنی تمیم است واپس نمی دهیم. چه را نمی دهد؟ اسیران را نمی دهد.

و عُیَینه بن حِصن زعیم بنی فِزاره بلند شد و گفت: ما کان لي ولفزارة فلا. آنچه که از من و بنی فزاره است واپس نمی دهیم. او هم اسیران را نمی دهد.

و عباس بن مرداس زعیم بنی سُلَیم بلند شد و گفت: ما کان لي ولسلیم فلا. آنچه که از من و بنی سُلَیم است پس نمی دهیم. این سه مشکلات بزرگ است. پس بنو سُلَیم بلند شدند و گفتند: ما کان لنا فهو لرسول الله. آنچه که از مابود از رسول الله است. یعنی بنو سُلَیم که عباس بن مِرداس را متابعت می کردند کلام قائد را رد کردند. کلام عباس بن مِرداس را رد کردند و گفتند نه، ما واپس می دهیم. ما با رسول الله (ص) هستیم. موقف این سه قبایل به وقفه و تحلیل احتیاج دارد. قبیله های تمیم و فِزاره هر دو واپس دادن اسیران هوازن را رد کردند. در حالیکه قبیله ای سُلَیم آن را قبول کردند. با این در برابر رسول الله (ص) دو مشکلی ظاهر شد.

مشکل اول: نپذیرفتن قبیله های تمیم و فِزاره در بر گشت دادن اسیران بود ، که ممکن طبعاً بالای اسلام آوردن هوازن تأثیر وارد کنند. مشکل دوم در ظاهر خود بسیط معلوم می شد. لاکن نزد رسول الله (ص) در غایت اهمیت بود. و آن اختلافی بود که بین رأی عباس بن مِرداس زعیم قبیله ای بنی سُلَیم و افراد قبیله بود. معنای این کلام این است که ممکن بین رأی اعلان شده ای زعیم و بین جمهور قبیله

تعارض و عدم توافق موجود باشد. و اگر موضوع به نسبت قبیله ای بنی سُلَیم واضح شده است، ولی برای بقیۀ لشکر اسلامی که مرکب است از مهاجرین و انصار و دیگر قبایل هنوز واضح نشده است.

تعامل رسول (ص) با مشکل اول

پس با این مشکلات چه کنند؟ اما مشکل اول، و آن نپزیرفتن استرداد اسیران توسط دو قبیله ای فِزاره و تمیم بود. پس رسول الله (ص) از این کار مأیوس نشدند. لاکن تماماً واضح گردید که این دو فرع ها، تمیم و فِزاره، نظر شان به مادیات است. از اینخاطر رسول الله (ص) همرایشان به مذاکرات مادی و تجاری داخل شدند که در این مرحله با طبیعت شان مناسب بود.

تا آخرین درجه واقع بین بودند. آنها را ملامت نکردند بر اینکه شفاعت ایشان را قبول نکردند. آن حق شان بود، و نخواستند از آن بگذرند. و آن یک امر مستقیم از جانب ایشان نبود (ص). پس چه کنند؟ توجه کنید به پیشنهاد و مساومه ای تجاری. برایشان گفتند: "مَنْ تَمَسَّكَ بِحَقِّهِ مِنَ السَّبْيِ فَلَهُ بِكُلِّ إِنْسَانٍ سِتَّةُ فَرَائِضَ مِنْ أَوَّلِ شَيْءٍ نُصِيبُهُ" هر کسی که در اسیران از حق خود میگذرد، و ملاحظه کنیم که ایشان اقرار می کنند که آن حق شان است. هر کسی که در اسیران از حق خود میگذرد (یعنی اگر آن را برگرداند) از اولین چیزی که در نصیب ما شود، برای هر انسانی شش برابر آن داده خواهد شد. سبحان الله!

آیا در تمام تاریخ موقفی با این موقف شباهت دارد؟ حق این است که من مثلی آنرا نمی بینم بجز از موقف آزاد شدگان مکه. رسول الله (ص) از اولین اسیری که مسلمین بعد از آن آن را بدست بیآورند شش چند قیمت آنچه از اسیرانی را که دارند خواهند پرداخت. و سبحان الله از هوازن طوری مدافعه می کنند، مثل اینکه آنها نزدیك ترین عقارب شان هستند (ص)، با وجود اینکه اسلام نآورده اند مگر یك ساعت قبل از زمان. و قبل از آن از شدید ترین دشمنان شان بودند (ص). ایشان دولت اسلامی

را شش چند قیمت یك اسیر خساره مند می سازند، بخاطر حفاظت عقیده ای این قوم جدید. با لشکر خود مذاکره می کنند، بالایشان امر نمی کنند. با آنها مذاکره می کنند بخاطریکه می دانند که آن حق شان است. با آنها مذاکره می کنند تا اسیران را به هوازن بر گردانند.

ایشان طبیعت نفس بشری را می فهمند. و حدود عدل را می فهمند، و اساس های قیادت را می فهمند، و قواعد اداره را می فهمند، و طرق حکومت کردن را می فهمند، و بصفت عام فنون تعامل با مردم را می فهمند. ایشان بلا جدال، بحری بودند بدون ساحل، مثالی که مثیلی ندارد. واقعاً غیر ممکن است که به عظمت ایشان حدود تعیین کنیم (ص) ولو که عمر ها را در تحلیل سیرت نبوی بگذرانیم.

خوب تمیم و فِزاره در مقابل این پیشنهاد إغوا کننده از جانب رسول الله (ص) چه کردند؟ هر دو قبیله بطور کامل برگشتاندن اسیران هوازن را قبول کردند. و پیشتهاد نبوی در خارج شدن از بحران کامیاب شد. و تمام اسیران به هوازن داده شدند، بجز از پیر زنی که در دست عُیَینه بن حِص الفِزاری بود. در اول بخاطر دسیسه ای برای هوازن برگشت دادن اش را قبول نکرد، بعداً او را برگردانید. و بآن مشکل اول حل شد. و تمام اسیران هوازن برگشتند.

مشکل دوم، این بود که ممکن رأی زعیم قبیله با جمهور اتباع قبیله در تعرض باشد. و آن اسیر حق شخصی هر فرد است. حق عام قبیله نیست. به این معنی که اگر فردی یا دو یا بیشتر از افراد قبیله اعتراض کنند، جواز ندارد که بگوئیم: رأی اکثریت یا شوری مقتضی بر آن است که اسیر از او گرفته شود. آن حق او است، و ممکن است به حق خود متمسك باشد. از اینخاطر باید با هر یك موافقت شخصی صورت بگیرد؛ پس رسول الله (ص) در موقف زیبای دیگری از مواقف شان (ص)، –و تمام مواقف شان زیبا است (ص)– برای عموم مسلمانان خطاب نمودند و برایشان گفتند طوریکه در روایت بخاری از المِسوَر بن مَخرَمة (رض) آمده است: "إِنَّا لاَ نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ

يَأْذَنْ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ". ما نمی دانیم که از شما در این اجازه داده است و که اجازه نداده است، پس برگردید تا عرفا یتان برای ما موضوع تان را بگویند. سبحان الله، تا دقیقاً ارزیابی کامل را در لشکر اسلام انجام بدهند، تا بدانند که رأی عموم مردم چه است.

فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا. پس بعد از اینکه با مردم حرف زدند، عرفای شان نزد شان برگشتند (ص)، و به ایشان خبر دادند که مردم مهربانی کردند و اجازه دادند. یعنی دل هایشان به آن پاك شد و به عودت اسیران با طیب خاطر (یعنی خاطر خوش) اجازه دادند. و این منتهای عدالت است سبحان الله. با این مشکل هوازن تقریباً انتها پیدا کرد و به رضایت به اسلام داخل شدند، و یقین پیدا کردند که آنها با پیغمبری در تعامل هستند، و نه تنها با یك زعیم یا قائدی.

اسلام آوردن زعیم هوازن

لاکن آیا عظمت نبوی در این حد توقف کرد؟ نه. آیا نگفتیم که ایشان بحری بودند بدون ساحل؟ در قصه ای هوازن فصل بسیار عجیبی باقی ماند که به وقفه وتحلیل و استفاده احتیاج دارد. احتیاج به این دارد که آن را حمل نمائیم، نه تنها به مسلمانان، و لاکن به تمام اهل زمین. تا برایشان بگوئیم ایشان مثال ما هستند (ص)، پس از کدام مثال پیروی می کنید؟

چه کردند (ص)؟ کشف نمودند (ص)، که مالك بن عَوف النصری، زعیم جوان رهبر هوازن، کسی که همه را برای جنگ جمع کرده بود، و می خواست مسلمین را ریشه کن بسازد، کشف نمودند که او با رهبران در مذاکراه موجود نبود. پس در باره ای او پرسیدند، زعیم مردم با آنها نه آمده بود. از او چیزی نشنیدند، پس در باره اش پرسیدند. پس گفتند او در طائف در حصون ثقیف است.

از قتل جان خود می ترسد. پس با بسیار عظمت گفتند (ص) که از مواقف با عظمت سابق شان کمتر نبود. بشنوید به این کلام شان سبحان الله، گفتند: "أَخْبِرُوا مَالِكًا إِنْ أَتَانِي مُسْلِمًا رَدَدْتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَمَالَهُ، وَأَعْطَيْتُهُ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ". به مالك بگوئید اگر نزدم مسلمان بیآید اهل و مال اش را برایش باز می گردانم، (توجه کنید نه تنها اهل اش را، لاکن اهل اش را و مال اش را) و صد عدد شتر برایش عطاء می کنم. سبحان الله، آیا این کلام را باور می کنید؟ ببینید که واقعاً رسول الله (ص) به چه حدی عظیم بودند.

عالی ترین هدف در حیات رسول الله (ص) هدایت مردم به رب العالمین سبحانه و تعالی بود، با صرف نظر از تاریخ شان در عداوت با ایشان و مسلمانان، سبحان الله، این هدف هرگز از ذهن شان غایب نبود. و حتی با این مرد خطرناك مالك بن عَوف، هنوز هم به اسلام آوردن اش حرص دارند (ص). هنوز هم به هدایت اش حرص دارند.

و دیگر اینکه توجه کنید، رسول الله (ص) قائد با تجربه هستند، حکیم و مجرب هستند (ص). امور را با حکمت اندازه می کنند. اشخاص را با میزان طلا یا دقیق تر از آن وزن می کنند. مالك بن عَوف نصری قوتی است که نباید کم شمرده شود. هرگز نباید نادیده گرفته شود. آن مرد توانست بیشتر از بیست و پنج هزار جنگجو را تجمع و تحرك بدهد، توانست آنها را قناعت بدهد که تمام ثروات شان را بخاطری قضیۀ قربانی کنند.

وجود آن مرد در خارج صف، یك امر واقعاً خطرناك است. و خصوصاً که او در ثقیف است. و ثقیف هنوز اسلام نه آورده است. و خطر ثقیف از مسلمانان منقطع نشده است. حضور شخصیتی مانند او در داخل حصون ثقیف امریست که عواقب آن تأمین نیست. دیگر اینکه در مقایسه به اهداف جنگ در اسلام، آن مرد توانست جمیعت های زیادی را بخاطر قضیه ای ناچیز قبایلی یکجا کند،. چگونه خواهد بود اگر این قائد مهم منضومه ای صفوف لشکر اسلام شود؟

چه خواهد کرد اگر یك جنگجوی في سبیل الله شود در عوض یك جنگجوی بخاطر هوازن؟ از اینخاطر رسول الله (ص) با تمام حرص به اسلام آوردن اش و حفظ کرامت اش توجه داشتند. پس قیمت اش را بلند بردند، و با اعاده ای ثروت و اهل اش او را خاص قرار دادند، نه تنها اهل اش را، بلکه بحیث نوعی از الفت دادن قلب وعدهٔ عطای صد شتر را هم برایش نمودند.

توجه کنید، رسول الله (ص) می دانند که اسلام آوردن هوازن، ضربه ای بزرگی است برای مالك بن عَوف. و بآنهم نمی خواستند معنویات اش را بشکنند. نمی خواستند او را ذلیل بسازند. نمی خواستند او را با از دست دادن عساکرش و انضمام شان به لشکر مسلمانان بشرمانند. یکی این همه را نکردند. بلکه پیشنهاد اغراء آمیزی را برایش پیش نمودند.

می دانستند که موضوع مالك بسیار مشکل شده است. و از اینرو دروازه ای برگشت به الله و انضمام به دولت اسلام را برایش باز کردند. سبحان الله. این است حکمت واقعی. اگر بخواهید که معنای کلمه ای حکمت را بدانید، سیرت رسول (ص) را مطالعه کنید.

و خبر در طائف به مالك رسید. و طوریکه رسول الله (ص) توقع داشتند، وضع مالك بسیار خراب بود. از طرف قبیله ای ثقیف بر جان خود خوف داشت. او آنها را در تنگناه خطر ناك قرار داده بود. او سبب این شده بود که آنها در شهر خود محاصره شوند. پس از آنها می ترسید. و برای مالك تابعی نمانده بود. قبیله اش مسلمان شدند. در موقف نهایت سختی قرار داشت. پس دعوت رسول الله (ص) برایش آمد و او را از بحران خطر ناکی نجات داد.

این دعوت برایش در حالی آمد که هیچ فکر آن را هم نمی کرد. و واقعاً مالك بن عَوف لحظه ای هم تردد نکرد. بسیار فکر نکرد، بلکه فوراً سرعت نمود برای ملاقات با رسول الله (ص) و اسلام خود را نزد شان اعلان کرد، سبحان الله. احدی توقع ای این نتیجه را در تنها دو ماه بعد از جنگ حُنَین

نداشت. و آن ثمر منهج اسلام است در تعامل با بشر. کدام قائدی غیر از رسول الله (ص)، و غیر از کسی که به طریق رسول الله (ص) باشد چنین کار را می کند؟ بعد از نصر اولین کاری را که می کنند، رهبران دشمن را دستگیر می کنند تا برایشان مجازات تعیین کنند، حکم حبس یا قتل و یا تبعید شان یا هر حد دیگری را برایشان تعیین میکنند.

لاکن رسول الله (ص) حریص اسلام آوردن همه بشر بودند، با صرف نظر از تاریخ یا موقف سابقه آنها. در نتیجه ای آن بود که شخصیتی قیادی مانند مالك بن عوف اسلام آورد. قدرت مالك بن عوف که قبلاً در باره اش صحبت کردیم و قدرت اش در بسیج ساختن جمعیت ها برای جنگ مسلمانان حالا به نفع اسلام شده است.

الفت دادن رسول (ص) قلب مالك را

لاکن موقف عظمت دیگری هم موجود است. رسول الله (ص) می دانستند که مالك بن عَوف در ظروف و شرایط مشکلی اسلام آورد. و شاید اسلام آوردنش در رغبت به مال و اهل اش و شتر بوده باشد. یا از ترس ثقیف یا از رسول الله (ص) باشد. پس چطور قدم هایش را در اسلام ثبات بدهند؟ چطور از قدرت و طاقت هایش مستفید شوند؟ تنها با صد شتر یا با وسایل دیگری هم؟ ببینید آنچه را که نبی حکیم نمودند (ص). دو طرح واقعاً حیرت انگیزی را عملی نمودند.

طرح اول: مالك بن عوف را به زعامت هوازن برگشت دادند، سبحان الله. قائدی مانند مالك به کنار رفتن را هرگز قبول نمی کند. وضع هرگز استقرار پیدا کرده نمی تواند الا اینکه آن قائد راضی شود. و قائدی مانند مالك راضی نخواهد شد مگر با دو باره سپرده شدن قیادتش برایش. و دولت اسلام از توانائی های مالك بن عوف به نفع مسلمانان مستفید خواهد شد. و تمام این همه به سپردن امر قیادت هوازن به مالك بن عوف می کشاند، به اضافه ای اینکه مالك بن عوف در قیادت قبیله ای

خود قادر تر خواهد بود، و به احوال و مردان آنها بیشتر معرفت خواهد داشت، و در شئون شان و شئون منطقه بطور کامل آن دانا تر خواهد بود. و اینجا گفته نمی شود: که چطور او را بالای هوازن والی مقرر کردند، در حالیکه قبل از آن ابی سفیان را بر مکه والی مقرر نکردند. بخاطریکه وضع هردو مختلف است. ابوسفیان در دشمنی با مسلمین تاریخ طویلی دارد، و میراث بزرگی از کراهیت را در مقابل رسول (ص) دارد. در حالیکه برای مالك بن عوف این یك عهد جدیدی از اینگونه عداوت ها است. تمام تاریخ ارتباط بین او و بین رسول الله (ص) بیشتر از این ایامی نیست که حُنَین در آن اتمام یافت.

ابو سفیان مردی آسیب دیده بود. پسرش حنظله بدست مسلمانان کشته شده بود، و مالك بن عَوف آنطور نبود. ابو سفیان در سن بزرگ بود، و سال های درازی را در عبادت هُبَل و لات و عُزّی سپری نموده بود، در حالیکه مالك بن عَوف جوان بود. عمرش در حب این بت ها فنی نشده بود. ابو سفیان برای سال ها چندین قبیله را رهبری می کرد که با رسول الله (ص) در محاربه بودند، شاید در یك لحظه ای بر ضد رسول الله (ص) شوند، در حالیکه مالك بن عَوف رهبری قبیله ای را می کند که قدر نیکی را می دانند، و به فضیلت رسول الله (ص) اعتراف می کنند، که اسیران شان را با چنین اسلوب متمدن عودت دادند که آن را دیدیم.

بخاطر این همه و غیر آن، دریافتند (ص) که از سالم ترین و با فضیلت ترین و محکم ترین کار خواهد بود تا مالك قیادت قوم خود را دو باره بدست بگیرد تا مالك بن عَوف از آن بهره مند شود و قبیله اش از آن بهره مند شوند. این طرح اول بود در تعامل شان (ص) با مالك بن عَوف (رض).

اما طرح دوم: شدیداً زیبا و عالی بود. و آن این است که ایشان مالك بن عَوف و قبیله اش را به مأموریتی در غایت اهمیت مکلف نمودند. و آن محاصره کردن قبیله ای ثقیف در طائف بود، سبحان الله، لیقضي الله امراً کان مفعولا، تا به انجام برساند خدا کاری را که کردنی بود (الأنفال :٤٤)

پس اینجا رسول الله (ص) با یك تیر دو شکار می کنند. اولاً عَوف بن مالك را به فعالیت می اندازند. نقش مثبتی برایش پیدا می کنند. و مسؤلیت های بسیار مهمی را به عهدهٔ او گذاشتند. تمام این همه امور تربوی بسیار مهمی است. همانطور، او قیمت خود را در دولت جدید احساس می کند. و آن بدون شك قدم های مالك بن عَوف و قبیله اش را در دین جدید ثبات خواهد بخشید. تمام این به نسبت مالك بن عوف امور مثبت است.

و تنها این فوائد نه؛ بلکه فوائد دیگری هم است. رسول الله (ص) قبیله ای هوازن را زره و سپر دولت اسلامی می سازند. قدرت ها و امکانیات ثقیف را محدود می سازند. خطر شان را تقلیل می دهند. و فوق تمام این همه کلام، رسول الله (ص) می توانند در أمان به مدینه ای منوره برگردند تا شئون دولت بزرگ اسلامی را اداره کنند. و وظایف مهمی را که به ایشان موکول شده است در آنجا تعقیب کنند. به هیچ حالی از احوال ایشان در منطقه ای طائف یا حنین یا حتی در مکه دور از پایتخت در مدینه ای منوره قادر به بقاء نیستند.

اما حالا، می توانند به مدینه ای منوره برگردند، مطمئن بر اینکه کسانی از فرزندان قبیله ای هوازن موجود اند تا سد ثَغر (یعنی نگهبان حدود میان دو دشمن) در طائف باشد. سبحان الله، تصمیمی در منتهای حکمت، تصمیم اعاده نمودن زعامت مالك بن عَوف بالای قبیله ای هوازن، و مکلف نمودن مالك بن عَوف بر حصار ثقیف، واقعاً تصمیمی در نهایت حکمت بود.

و براستی مالك بن عَوف (رض) مأموریت را با بهترین وجه آن انجام داد. و ثقیف را بطور شدید محاصره کرد. و نتوانستند از قلعه های خود خارج شوند، مگر با تلاش زیاد. و مالك بن عَوف (رض) به این حصار تقریباً یك سال ادامه داد. تا اینکه ثقیف در موضوع اسلام فکر کردند، طوریکه بیان آن خواهد آمد انشاءالله. این بود تصامیم رسول الله (ص)، و این است سیرت رسول الله (ص)، و این است غزوات رسول الله (ص) و معاملات رسول الله (ص) با مردم. و این یك جزء بسیار بسیطی از

سیرت شان بود. تنها در بعض مواقف شان توقف نمودیم، و هر گز نمی توانیم فضایل شان را حساب نمائیم، یا اعمال شان را یا غزوات شان را، یا آنچه را که در حیات خود انجام دادند احصایه کرده بتوانیم.

و نسأل الله عز و جل أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و القادرُ عليه فَسَتَذكُرونَ مَا أَقُولُ لَكُم و أُفَوِضُ أَمرِي اِلى اللهِ اِنّ اللهَ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ و السلام عليكم و رحمة الله و بركاة.